

چه کسی پنیر مرا برداشت

نویسنده: دکتر اسپنسر جانسون

مترجم: م. رحمتی

جانسون، اسپنسر، ۱۹۳۸ م -
چه کسی پنیر مرا برداشت/ نویسنده اسپنسر جانسون
ترجمه: م. رحمتی - مشهد: بارش، ۱۳۸۵
۷۲ ص.
بها:

شابک: ۹۶۴-۵۹۲۲-۴۱-۰
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیها
۱. تحول (روانشناسی). ۲. موفقت - داستان
الف. رحمتی، م - ۱۳۵۶ مترجم. ب. عنوان
۱۳۸۵ ج ۲۲ / ۳۳۷ BF ۶۳۷ ج ۱۹۹ ج ۱۵۵/۲۴



شابک: ۹۶۴-۵۹۲۲-۴۱-۰

بخش مشهد: خیابان آزادی - بازارچه سراب - پاساژ امیر
تلفن: ۲۲۵۴۰۰ - ۲۲۵۳۹۲۸
مشهد - خیابان امام خمینی مقابل آموزش و پرورش کوچه سجادی - نبش سجادی ۶
تلفن: ۲۲۳۵۴۲۱ - ۲۲۵۰۸۴۷
آدرس: تهران - خ انقلاب - خ ۱۲ فروردین - کوچه بهشت آئین - پلاک ۷
تلفن: ۶۶۴۱۵۴۲۰ - ۶۶۲۶۲۵۹۵

نام کتاب: چه کسی پنیر مرا برداشت

تألیف: اسپنسر جانسون

مترجم: م - رحمتی

ناشر: انتشارات بارش

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۵

تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

چاپخانه: کامیاب

قطع: رقعی

قیمت: ۷۰۰ تومان

مق چاپ محفوظ و مفعوض ناشر است

فهرست موضوعات

- قصه‌ای در پس قصه‌ی دیگر (نوشته دکتر کنت بلانچارد)..... ۵
- گردهمایی شیکاگو..... ۱۱
- چه کسی پنیر مرا برداشت؟..... ۱۴
- بحث و گفت‌گو: بعد از تعریف داستان در همان روز..... ۵۸

قصه‌ای در پس قصه‌ی دیگر

از اینکه ماجرای این داستان را برای شما نقل می‌کنم بسیار خوشحالم چرا که هم اکنون این کتاب نوشته شده است و در دسترس همه‌ی ماست تا آن را بخوانیم، از آن لذت ببریم و برای دیگران نیز تعریف کنیم.

چند سال قبل از این که من و دکتر اسپنسر جانسون، کتاب «مدیر یک دقیقه‌ای» را بنویسیم، او داستان معرکه‌ی «پنیر» خودش را برایم تعریف کرده بود و از آن زمان دوست داشتم آن را به صورت کتابی منتشر کنم.

از آن موقع به بعد همواره در این فکر بودم که این داستان چقدر زیباست. و چقدر در زندگی من تأثیرگذار بوده است.

«چه کسی پنیر مرا برداشت» داستانی در مورد تغییر است که در یک دالان پر پیچ و خم رخ می‌دهد که چهار شخصیت بامزه در آن به دنبال پنیر می‌گردند. «پنیر» استعاره‌ای است از آنچه ما در زندگی به دنبال آن هستیم، از قبیل یک شغل، یک رابطه، پول، خانه‌ای بزرگ، آزادی، سلامتی، شهرت، آرامش روحی و یا حتی فعالیت‌هایی مثل دویدن و یا بازی گلف.

هر کدام از ما در زندگی خود «پنیری» داریم و به دنبال آن هستیم چون

معتقدیم که به دست آوردن آن ما را شاد و خوشحال می‌کند. اگر آن را بدست آوریم، بسیار خوشحال می‌شویم و اگر آن را از دست بدهیم و یا به آن نرسیم بسیار ناراحت و دلخور می‌شویم.

دالان پر پیچ و خم در این داستان، بیانگر مسیری است در زندگی که شما از آن عبور می‌کنید تا به آنچه می‌خواهید برسید. این دالان می‌تواند سازمانی باشد که در آن کار می‌کنید، جامعه‌ای باشد که در آن زندگی می‌کنید و یا رابطه‌ای باشد که در زندگی‌تان با دیگران دارید.

داستانی را که شما پیش رو دارید، بارها در سخنرانی‌هایم در نقاط مختلف دنیا تعریف کرده‌ام و در اغلب موارد از مردم شنیده‌ام که چقدر در زندگی افراد نقش مؤثری داشته است.

می‌خواهید باور کنید یا نکنید، اما این داستان هزاران شغل، ازدواج و زندگی را که در معرض نابودی بوده‌اند، نجات داده است.

یکی از نمونه‌های بی‌شمار و واقعی که در زندگی افراد رخ داده، ماجرای «چارلی جونز» مجری تلویزیون NBC است. او می‌گفت، شنیدن داستان «چه کسی پنیر مرا برداشت» شغل او را نجات داده است.

شغل او به عنوان یک مجری، منحصر به فرد بود؛ اما مبانی و اصولی را که او از این داستان آموخت، همه می‌توانند بیاموزند و استفاده کنند. ماجرا از این قرار بود که:

چارلی بسیار سخت‌کوش بود و کار مشکل گزارش وقایع دو و میدانی را در بازی‌های المپیک سابق به انجام رسانده بود، به همین جهت وقتی از رئیس خود شنید که دیگر نیازی به تهیه‌ی گزارش او از مسابقات دو و میدانی المپیک نیست، بسیار تعجب کرد و ناراحت شد.

رئیس از او خواسته بود که برای تهیه گزارش مسابقات شیرجه و شنا خودش را آماده کند. از آنجا که به خوبی با این ورزش‌ها آشنایی نداشت، بسیار دلسرد و ناامید شده بود. او می‌گفت احساس می‌کردم که این بی‌انصافی است! عصبانیت او بر تمام کارهای روزمره‌اش تأثیر گذاشته بود.

تا اینکه چارلی داستان «چه کسی پنیر مرا برداشت» را شنید.

او بعد از شنیدن این داستان به خودش خندید و نگرشش را تغییر داد. او فهمید که رئیسش فقط جای پنیر را عوض کرده بود. بنابر این او خودش را با شرایط جدید وفق داد. چارلی ورزش جدیدی را که باید برای آن گزارش تهیه می‌کرد، آموخت و به تدریج دریافت که یاد گرفتن کار جدید به او احساس جوان بودن می‌بخشد.

بعد از مدتی رئیس متوجه نگرش جدید و انرژی مضاعف او شد و وظایف بهتری را به او محول کرد. کم‌کم موفقیت‌هایش روز افزون می‌شد. طولی نکشید که به عنوان گزارشگر سالن فوتبال‌یست‌های حرفه‌ای معرفی شد.

این فقط یکی از داستان‌های واقعی بی‌شماری است که شنیده‌ام و شاهد تأثیر شگرف آن بر زندگی شغلی و خانوادگی آن‌ها بوده‌ام.

من آنقدر به قدرت داستان «چه کسی پنیر مرا برداشت» اعتقاد داشتم که قبل از چاپ و انتشار آن، نسخه‌هایی (بیش از ۲۰۰ عدد) تهیه کردم و در اختیار کسانی که با شرکت ما کار می‌کردند، قرار دادم. به نظر شما چرا من این کار را کردم؟

چون شرکت بلانچارد مانند هر شرکت دیگری نه تنها می‌خواهد در آینده به حیات خود ادامه دهد، بلکه می‌خواهد دائماً با شرکت‌های دیگر رقابت کند. شرکت ما دائماً در حال تغییر است چون شرکت‌های دیگر دائماً پنیر ما را جا به

جا می‌کنند. قبلاً ما در استخدام کارمندان مان به این توجه می‌کردیم که آن‌ها باید وفادار باشند اما اکنون نیازمند کارمندانی هستیم که انعطاف‌پذیر باشند، کسانی که درباره‌ی مسیرهای اطراف‌شان انحصار طلب نباشند.

با این حال، همان‌طور که می‌دانید، زندگی در آب را کد صاف و تغییر نکردن، در محیطی که هر لحظه‌اش پراز تغییر است، چقدر می‌تواند تنش‌زا باشد، مگر آن که افراد، طوری به تغییر بنگرند که تغییر به آنان کمک کند و آنان نیز تغییر را درک کنند. برگردیم به داستان «پنیر».

وقتی مزایای این داستان را برای کارمندان گفتم و آن‌ها داستان «چه کسی پنیر مرا برداشت» را خواندند، آن وقت شما می‌توانستید رها شدن انرژی منفی را در آن‌ها احساس کنید. افراد یکی بعد از دیگری به خاطر این داستان از من تشکر کردند و می‌گفتند که چقدر این کتاب به آن‌ها کمک کرده است تا تغییرات شرکت را از زاویه‌ای دیگر بنگرند و به فال نیک بگیرند. حرف من را باور کنید. خواندن این داستان کوتاه، زمان زیادی نمی‌برد اما تأثیر آن بسیار عمیق است.

همان‌طور که کتاب را ورق می‌زنید، سه بخش در آن خواهید دید. در اولین بخش، گردهمایی چند هم‌کلاسی قدیمی را می‌بینید که در یک دیدار دوستانه در مورد تلاش‌هایی که در زندگی انجام داده‌اند صحبت می‌کنند تا خود را با تغییرات آن وفق دهند. بخش دوم کتاب، «داستان چه کسی پنیر مرا برداشت» است که هسته‌ی اصلی کتاب است.

در بخش سوم، بحث و گفتگویی است که هم‌کلاسی‌ها بیان می‌کنند که داستان برای آن‌ها چه معنایی می‌دهد و چگونه از نکات آن در حرفه و زندگی شخصی‌شان استفاده خواهند کرد.

برخی از خوانندگان ترجیح می‌دهند فقط داستان «چه کسی پنیر مرا

برداشت» را بخوانند و بحث و گفتگوی انتهای آن را نخوانند و خود آن را تفسیر کنند.

برخی دیگر هم از بحث و گفتگوی انتهایی کتاب لذت می‌برند. چون متوجه می‌شوند که چگونه می‌توانند نکاتی را که از این کتاب آموخته‌اند، در موقعیت‌هایی که برایشان پیش می‌آید، به کار ببرند.

در هر حال، امیدوارم هر بار که داستان «چه کسی پنیر مرا برداشت» را می‌خوانید، به نکته‌ی جدید و مفیدی پی ببرید، همان طور که برای من این گونه بوده است. این داستان شما را در مواجه شدن با هر تغییری کمک خواهد کرد و همواره موفقیت را برای شما به ارمغان می‌آورد؛ هر موفقیتی که دوست دارید. امیدوارم از آنچه کشف می‌کنید، لذت ببرید و امیدوارم نکات خوب و سازنده‌ای را بیابید. این نکته را هرگز فراموش نکنید که: با تغییر جای پنیر، شما هم تغییر کنید.

کنت بلانچارد - سان دیگو، ۱۹۹۸